

معرفت شهودی نفس از دیدگاه شیخ اشراق

مصطفی عزیزی علویجه^۱

چکیده

پرسش درباره چیستی «خود» یا «من» انسان، از دیرباز در میان اندیشمندان مطرح بوده است. منظور از «معرفت شهودی نفس» همان معرفت حضوری سالک به لایه‌های ژرف خویش است که در پرتو مجاهدت و مراقبت به دست می‌آید. اهل معرفت بر آنند اکثر مردم به دلیل فرورفتن در لذت‌ها و کامجویی‌های جسمانی، از آگاهی حضوری به خود یا «علم به علم» بازمانده‌اند و فقط از یک خودآگاهی سطحی بهره‌مندند. در تحقیق پیش رو در صددیم معرفت شهودی نفس را از منظر حکیم سهروردی بازپژوهی کرده، بن‌مایه‌های نظری آن مانند «نظام نور و ظلمت» و «تشکیک مراتب نور و تجرد نفس» را تحلیل کنیم. **شیخ اشراق** معتقد است ژرفای نفس فقط در پرتو اشراقات نورالأنوار و انوار قاهره شهود می‌شود. وی انواری را که بر دل سالک می‌تابد، به «انوار خاطف»، «انوار ثابت» و «انوار طامس» تقسیم می‌کند.

واژگان کلیدی: نفس، معرفت شهودی، تجرد، نور و ظلمت، شیخ اشراق.

مقدمه

موضوع معرفت شهودی نفس، یکی از مباحث کلیدی و سرنوشت‌ساز در گستره عرفان عملی و سیر و سلوک تربیتی است. موضوع «معرفت شهودی نفس» از دیرباز در کانون توجه فلاسفه و عرفا قرار داشته است. *سقراط* حکیم نخستین کسی است که جمله معروف «خود را بشناس» را گفته است. اندیشمندان پس از *سقراط* نیز در پرتو مبانی هستی‌شناختی خود به این موضوع اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند. این موضوع به صورت نظریه‌ای منسجم و سازواره در کتب اهل معرفت بیان نشده است، ولی به طور پراکنده و بدون ذکر مبادی و مفروضات، در بسیاری از کتاب‌ها مطرح بوده است. عارف بزرگ *افضل‌الدین کاشانی* در مجموع مصنفاتش، *عزالدین نسفی* در کتاب *گران‌سنگ الإنسان الکامل*، *ابن‌سینا* در *نمط سوم اشارات و مبدا و معاد* و نیز در غالب آثار خود، *ابن‌عربی* در *فصوص الحکم* و فتوحات مکیه، *ملاصدرا* در بسیاری از آثارش، *میرزا جواد آقاملکی تبریزی* در رساله *لقاءالله*، علامه *طباطبایی* در *رسالة الولاية* و *تفسیر المیزان* و علامه *حسن‌زاده آملی* در برخی آثار خود، توجه و اهتمام ویژه‌ای به این موضوع داشته‌اند.

از منظر *شیخ اشراق*، «معرفت نفس» مادر حکمت و اصل و ریشه همه فضایل بوده، شناخت دقیق و ظرایف حکمت و اسرار متألّهان در گرو معرفت شهودی نفس است؛ چنان‌که در حکمت کهن این‌گونه بیان شده است: «إعرف نفسك یا إنسان، تعرف ربّک» (شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۷). پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۲). امیر مؤمنان *علی* ع می‌فرماید: «العارف من عرف نفسه، فأعتقها و نزهها عن كل ما يبعدها» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۹). همچنین *افلاطون* می‌گوید: «مَنْ عَرَفَ ذَاتَهُ تَأَلَّهُ». *ارسطو* نیز می‌گوید: «معرفة النفس مُعِينَةٌ فِي كُلِّ حَقٍّ مَعُونَةٌ كَثِيرَةٌ» (شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۷-۲۸۸).

در اهمیت معرفت نفس همین بس که *شیخ اشراق* بنیان فلسفه خود را از شناخت نفس آغاز می‌کند. ایشان در کتاب *مطارحات* این‌گونه می‌گوید:

بهترین راهی که جست‌وجوگر حقیقت می‌تواند بر آن اعتماد نماید، آن است که پیش از ورود به حکمت اشراق بایستی انسان از علم حضوری به ذات خود آغاز نموده و از آنجا ترقی نموده و به امور مافوق نفسش معرفت یابد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۸۴).

منظور از «معرفت شهودی نفس» در پژوهش حاضر، شناخت حضوری و شهودی نفس به

خود و مراتب خود است. این شناخت بدون وساطت مفاهیم و صورت‌های ذهنی است که سالک، واقعیت خارجی و نورانی نفس را با همه وجود می‌یابد و از ادراک آن، اشراقات و تجلیاتی که بر نفس می‌تابد، غرق در لذت، بهجت و سرور می‌شود.

همه مردم یک علم حضوری سطحی به خود و حالات و ویژگی‌های خود دارند؛ یعنی با توجه کردن به ذات خود، اموری همچون گرسنگی، درد، شادی، اراده و مفاهیم ذهنی را با علم حضوری ادراک می‌کنند. منظور از معرفت حضوری نفس، این سطح نازل و همگانی از معرفت نیست، بلکه نفس انسان مراتب و لایه‌های پنهان تری مانند مرتبه مثالی، عقلی و فراعقلی دارد که بر اثر مراقبت، مجاهدت و مخالفت با خواسته‌های نفسانی، به فعلیت و ظهور می‌رسد و سالک می‌تواند این مراتب را بدون هیچ پرده و حجابی از نزدیک با علم حضوری و وجدانی بیابد.

۱. اهمیت و ضرورت «معرفت شهودی نفس»

معرفت نفس آثار و برکات معنوی فراوانی دارد. اهل معرفت بر این باورند که سعادت و نیک‌بختی انسان در سرای دنیا و آخرت به پیوند عمیق معرفتی با پروردگار جهان بستگی دارد. از سوی دیگر بهترین و لذت‌بخش‌ترین راه برای معرفت حضوری و شهودی خداوند «معرفت نفس» است و این امر مهم‌ترین ویژگی معرفت نفس به‌شمار می‌آید، ولی اهل معرفت فواید دیگری برای آن ذکر می‌کنند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۲. معرفت نفس و باور به رستاخیز

نیک‌بختی انسان در روز واپسین و آخرت، در گرو شناخت حقیقت نفس و درپرتو آن، شناخت حق تعالی است. ایمان به رستاخیز و برانگیخته‌شدن ارواح و اجساد بر معرفت نفس استوار است. اهل معرفت در این باره می‌گویند:

روزی آید که خدای تعالی بندگان را فراخواند و حجاب غفلت از میانه بردارد و هر بنده‌ای که امروز به یاد او مشغول نبوده و با او مهر نورزیده و با ذکر او انس نگرفته و شناخت وی حاصل نکرده، آن روز از لطف پروردگار بهره‌ای نیابد: «مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۱۳۳)؛ زیرا از اشراق نور آفتاب احدیت بدو آن نصیب رسد که خفاش را از تابش نور آفتاب می‌رسد و مانند خفاش که طلوع

شمس را موجب کوری خود می‌داند، می‌گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (طه: ۱۲۵)؛ ندانسته‌ای که نوری که بدان در روز آخرت چیزها ببیند، نور دیگریست و آن نور معرفت پروردگار است: «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه: ۱۲۶) (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۵).

۳. شهود تجرد نفس

حکما برای اثبات تجرد نفس انسانی، براهین و دلایل گوناگون و متقنی ذکر کرده‌اند. این دلایل، عقل انسان را قانع می‌کند، ولی بسیاری از انسان‌ها هنگامی که به خود مراجعه می‌کنند، جز معرفت حضوری سطحی و ظاهری از خویش ندارند؛ از این رو برخی از اهل معرفت می‌گویند: اگر این دولت برای کسی دست دهد و از عوالم آب و گل که عالم ظلمت است، ترقی نماید و خود را به مقام معرفت نفس برساند؛ یعنی حقیقت نفس و روح خود را که از عالم نور است و مفتاح معرفت ربّ است، بالکشف والعیان ببیند، خواهد دید که نفس او از مجردات است. آن وقت از حجب ظلمانیه نجات یافته و نمی‌ماند ما بین او و وصول به مقامی که ممکن است، از معرفت حضرت او جلّ جلاله، مگر حجب نورانیه و در طی این حجب و وصول به این مقام منیع، لذات و بهجات و لوازم و عوالمی هست که آن عوالم و لوازم را کسی غیر از اهلش چنان که شاید و باید نمی‌داند (ملکی تبریزی، ۱۳۸۵، ص ۳۵).

۴. معرفت نفس و شناخت همه عوالم

انسان نسخه و روی‌گرفتی از کل هستی است. همه عوالم هستی اعم از ماده، مثال، عقل و الوهیت، نمونه و نماینده‌ای در وجود انسان دارند. به اعتقاد صدرالمتألهین، در انسان نمونه‌ای از آنچه در جهان ملک و ملکوت هست، نهاده شده است. گویی انسان نسخه کوچکی از کتاب بزرگ خداوند است. جهان هستی کتاب بزرگ و جامع همه معلومات بوده، خداوند پدیدآورنده و مبدأ آن است. انسان از جهت نشئه ظاهری، کتابی کوچک و برگزیده از آن کتاب بزرگ و بر حسب نشئه باطنی و به لحاظ کمال و احاطه به معلومات کلی و جزئی و ادراک به مُدرکات عقلی و حسی، کتابی بزرگ‌تر از عالم هستی است (ملاصدرا، ج ۱، ۱۳۸۳، ص ۲۹۲-۲۹۳).

۵. خودشناسی و خداشناسی

اهل معرفت، نفس انسان را «مفتاح خزائن معرفه‌الله» می‌دانند که بیشتر مردم از آیاتی که در آن نهاده شده است، غافل و روی‌گردان‌اند. ابن‌سینا نیز معرفت نفس را «نردبان معرفت پروردگار» می‌داند و به حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» استناد می‌جوید و می‌گوید: مقصود از «نفس» در حدیث مذکور، اگر جسم و تن انسان باشد؛ پس هر انسانی به پروردگار خویش معرفت دارد، درحالی‌که چنین نیست (ابن‌سینا، [بی‌تا]، ص ۱۸۲).

پس منظور از نفس، حقیقتی فراتر و برتر از جسم است که شناخت آن به شناخت خداوند می‌انجامد؛ از این رو اهل معرفت معتقدند هرکس «من عرف نفسه فقد عرف ربه» را درست بفهمد، جمیع مسائل اصیل فلسفی، مطالب استوار حکمت متعالی و حقایق متین عرفانی را می‌تواند از آن استنباط کند؛ بنابراین معرفت نفس را مفتاح خزائن ملکوت خوانده‌اند (ر.ک: حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۶).

۶. پیامدهای تربیتی معرفت نفس

هیچ معرفتی همچون معرفت نفس به کار انسان نمی‌آید و انسان کاری مهم‌تر از خودسازی ندارد و آن بر خودشناسی استوار است. مرحوم علامه طباطبایی معتقد است: اینک سیر انفسی سودمندتر از سیر آفاقی است، شاید به این دلیل باشد که معرفت نفسانی بر خلاف معرفت آفاقی معمولاً از اصلاح اوصاف و اعمال نفس جدا نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۶۹).

ایشان درباره پیوند معرفت نفس، تزکیه و اصلاح آن عقیده دارد که در سیر نفسانی، انسان بر ذات نفس دست می‌یابد و درپرتو آگاهی حضوری به آن، از قوا، ادوات روحی و بدنی نفس، از اعتدال و افراط یا تفریط آنان، ملکات پسندیده یا ناپسند و حالت‌های خوب و بدی که همراه با آن ملکات است، آگاهی می‌یابد و این امر سبب می‌شود انسان، هم‌بی‌واسطه به درد خویش واقف شود و هم به درمان و راه‌های معالجه آن آگاه گردد (همان، ص ۱۷۰).

درمجموع تمامی این تأکیده‌ها و پافشاری‌های اهل معرفت درباره «معرفت نفس» بدین سبب است که شبهات انسان‌های غرق‌شده در ماده را برطرف ساخته، آنان را از دریچه

نفس با ماورای طبیعت آشنا کنند تا مدینه فاضله تشکیل دهند، عقول مردم را روشن کنند و به سوی کمال شان که لقاءالله است، سوق دهند، آنان را از انس به لذت‌های مجازی و حیوانی بازدارند، به معادشان که محض دین است، توجه دهند و به آنان یادآور شوند که همه رفتارها، گفتارها، انگیزه‌ها و نیت‌های انسان بر او اثر می‌گذارند؛ زیرا جزا و پاداش، نفس عمل است و علم و عمل، انسان‌ساز بوده، هرکس مهمان سفره کردار، گفتار و پندار خود است تا از بدی‌ها بپرهیزند و ستم بر خویشان و بر دیگران روا ندارند و سعادت ابدی خود را تحصیل کنند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶، ص ۸۸).

از این رو هرکس نفس خود را شناخت، در کسی بدی و کاستی نمی‌بیند، مگر آنکه آن را در خود جست‌وجو می‌کند. آن عیب و نقص یا آشکار و دیدنی بوده، یا همانند آتشی در میان سنگ پنهان است؛ از این رو پشت سر کسی بدگویی نمی‌کند و عیب‌جو، هرزه‌زبان، خودبین و نازفروش نیست؛ زیرا هر بدی و عیبی که در دیگری می‌بیند، آن را در خود می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴).

۷. مبانی معرفت نفس از دیدگاه شیخ اشراق

دیدگاه شیخ اشراق درباره «معرفت نفس» بر مبانی خاص ایشان مبتنی است که در ضمن مقدماتی تبیین می‌شود:

۱. از منظر حکیم سهروردی، جهان هستی از «نور» و «ظلمت» تشکیل شده است. منظور از «نور»، نور محسوس مادی نیست، بلکه «ظهور» مد نظر می‌باشد. نور، ظاهرترین چیزهاست. نقطه مقابل نور «ظلمت» قرار دارد که به معنای خفا و پنهانی است؛ بنابراین هرآنچه ذاتش نزد خود حاضر و ظاهر باشد، نور و هرآنچه خود از خویش پنهان و غایب باشد، ظلمت است.
۲. حقیقت «نور» امری مشکک و دارای مراتب و طیف‌های گوناگون است. همه این نورها در اصل «ظهور» و «حضور» مشترک اند و تفاوت آنها نیز به حقیقت «ظهور» برمی‌گردد. در واقع مابه‌الاشتراک که همان «ظهور» بوده، عین مابه‌الامتیاز است. شدیدترین مرتبه ظهور به «نورالأنوار» یا خداوند متعال تعلق دارد. ذات حق تعالی نزد خویش ظهور تام دارد و همه چیز نزد او حاضر و ظاهر است. مرتبه پایین تر از نورالأنوار، «انوار قاهره» یا مجردات تام است که به خود علم حضوری و به انوار مادون خود معرفت شهودی دارند. پست‌تر از مرتبه انوار قاهره، مرتبه

«انوار مدبّره» یا نفوس فلکی است که افلاک را تدبیر می‌کند.

پس از آن «انوار اسفهبديه» است که همان نفوس ناطقه انسانی می‌باشد و در بدن و جسم تصرف می‌کند.

پست‌تر از مرتبه نور اسفهبدي، مرتبه غواسق و عالم ظلمات و جسمانیات قرار دارد که خودشان از خودشان غایب‌اند و نه تنها هیچ حضور و ظهوری نزد خود ندارند، به اشیاى دیگر نیز علم حضوری ندارند.

نکته محوری آنکه هر مرتبه‌ای از این نورها به سرچشمه نور یعنی «نورالانوار» نزدیک‌تر باشد، از «ظهور» و خودآگاهی کامل‌تر و شدیدتری برخوردار بوده، هر مرتبه‌ای که از منبع نور فاصله بیشتری داشته باشد، از ظلمت، خفا و ناآگاهی بیشتری برخوردار است (شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۳۹۵).

۳. نور اسفهبدي یا نفس ناطقه انسانی یکی از مراتب نور است که در بحث معرفت نفس مطرح می‌باشد. حکیم سهروردي نفس را جوهری غیرمنطبع در ماده و مباین با بدن می‌داند. وی نفس ناطقه را مجرد، بسیط و وحدانی می‌داند که پیراسته از جسم و ماده است. شیخ اشراق در بیانی کوتاه و گویا نفس انسان را این‌گونه تعریف می‌کند: «النفس جوهرٌ حی قائمٌ برئى عن المحلّ والموادّ» (سهروردي، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۵۹).

افزون بر این نور اسفهبدي دارای ویژگی خودآگاهی و علم حضوری به خود است. به‌طور کلی شیخ اشراق «ظهور ذات شیء نزد خود» را معیار مجرد می‌داند. ایشان درباره مجرد و نورانیت یکی شیء، ملاک «ظهور» را این‌گونه مطرح می‌کنند: «کلّ من له ذاتٌ لا یغفل عنها فهو غیر غاسق لظهور ذاته عنده فهو نورٌ مجردٌ لا یشار إلیه» (شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۲).

براین اساس هر موجودی که ذات خود را با علم حضوری و شهودی ادراک کند، نور محض و هر نور محضی نزد خود ظاهر است. درحقیقت سه رکن «ادراک»، «مُدْرک» و «مُدْرک» در علم حضوری نور به خود، یکسان و واحدند؛ همان‌گونه که عقل، عاقل و معقول در علم نفس به خود واحدند و تفاوت آنها به اعتبار است.

نفس انسانی از آنجاکه در جرگه انوار قرار می‌گیرد، به‌طور دائم به خود علم حضوری دارد و از خویش غایب نیست و به این ادراک حضوری ذات، علم حضوری دارد: «و أنت لا تغیب عن ذاتک

و عن إدراکک لها و أن لا تغیب ذاتک قطّ عن ذاتک» (همان، ص ۲۸۴).

حکیم سهروردی تأکید می‌کند که «ظهور» و «خودآگاهی» نفس عین خود نفس است و لازمه نفس و عارض بر آن نیست، بلکه سنخ نفس و نحوه وجودی آن، عین ظهور و نورانیت است. همچنین فرورفتن نفس در ماده بدنی و جسمانی، بزرگ‌ترین مانع خودآگاهی نفس می‌باشد. فارابی در این باره می‌گوید:

المانع للصورة أن تكون عقلاً و أن تعقل بالفعل هو المادة التي فيها
يوجد الشيء، فمتى كان الشيء في وجوده غير محتاج إلى مادة كان
ذلك الشيء بجوهره عقلاً بالفعل (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۴۶).

۴. نکته بسیار مهم درباره معرفت نفس اشراقی آنکه نفس انسانی به خودی خود ژرفای خود را فقط در پرتو اشراقات انوار قاهره و نور عقلی درک می‌کند. اشراق و تابش نور عقل بر نفس انسانی همانند تابش نور خورشید به چشم اوست؛ چنان‌که چشم ما جز با تابش نور خورشید توان دیدن ندارد. همچنین نفس انسانی فقط در پرتو اشراق نور عقل بر آن می‌تواند ذات خود و دیگر مجردات را ادراک کند (همان، ص ۲۸۷). این امر همان حقیقتی است که قرآن کریم آن را بیان می‌کند: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور: ۴۰). همچنین اصل مسلم عقلی بر این مطلب تأکید دارد که هر امر عرضی، به ناچار باید به امر ذاتی منتهی شود: «کلّ ما بالعرض لا بدّ أن ينتهي إلى ما بالذات» (سبزواری، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۱۴). البته این پرتوافشانی نور عقلی بر نفس، منافاتی با نورانیت و ظهور ذاتی نفس ندارد؛ زیرا آنچه در پرتو نورافشانی انوار قاهره بر نفس به دست می‌آید، همان «علم به علم» و توجه ثانوی به نورانیت ذاتی نفس است. نفس بسیاری از مردم ذاتاً نورانی و مجرد است، ولی در مادیات و لذت‌های حیوانی غوطه‌ور و از ذات خود غافل می‌شوند؛ به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانند ظهور ذاتی خود را شهود کنند.

حکیم سهروردی از اشراقات و انوار عقلی به «بارق الهی» تعبیر می‌کند. وی در تبیین «بارق

الهی» می‌گوید:

البارق الإلهی و هو نورٌ فائض عن المجردات العقلية على النفس
الناطقة عقيب الرياضات والمجاهدات والإشتغال بالأمر العلوية
الروحانية، به تعلم المجردات و أحوالها و هو إكسیر الحكمة ... و هذه
البوارق هي الأصل في معرفة النفس والمجردات (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۰۸).

شیخ اشراق ورود این بارقه‌های نورانی و الهی بر نفس ناطقه را «اکسیر حکمت» می‌داند که درپرتو ریاضت‌ها، مجاهدت‌ها و پرداختن به امور معنوی و روحانی حاصل می‌شود. سالک درپرتو این اشراقات و بارقه‌های الهی که اصل در معرفت نفس است، می‌تواند ذات خودش را شهود کند، بلکه می‌توان گفت تنها راه مشاهده نورالأنوار و انوار قاهره، شهود نور اسفهبندی یا معرفت نفس است.

شیخ اشراق در یک تقسیم‌بندی، انوار و اشراقاتی را که بر دل سالکان می‌تابد، به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) انوار خاطف: این انوار برای مبتدیان و کسانی که در آغاز سیر و سلوک و ریاضت‌اند، تابش می‌کند. این نورها به صورت گذرا و ناپایدارند و دوامی ندارند و گاهی بر حسب قابلیت و صفای نفس سالک بر آن می‌تابند. از این نورها و بارقه‌های ناپایدار به «طوالح» و «بوارق» نیز تعبیر می‌شود.

ب) انوار ثابت: این انوار به‌طور ثابت و پیوسته برای متوسطان در مسیر سلوک می‌تابند. این سالکان مراحل آغازین سلوک، ریاضت و مجاهدت را پیموده‌اند و به ملکه‌ای راسخ در این راه دست یافته‌اند. به چنین انوار لذیذی که مدت طولانی اثر آنها باقی است، «لوامح» نیز گفته می‌شود.

ج) انوار طامس: کسانی که به مرحله عالی از سیر و سلوک رسیده‌اند و فانی در حق تعالی شده‌اند و به مشاهده‌ای تام و تمام دست یافته‌اند، از انوار طامس برخوردارند. این انوار طامس، سالک را در جمال حق تعالی فانی می‌کند (همان، ج ۱، ص ۵۰۱).

۵. از دیدگاه شیخ اشراق، نظام هستی از دو رکن «قهر» و «شوق» تشکیل شده است. هر موجودی که در مرتبه عالی قرار گرفته است، نسبت به موجودی که در مرتبه سافل و پایین قرار دارد، حالت «قهر» و «غلبه» دارد. از سوی دیگر هر موجود سافلی نسبت به موجود عالی، شوق و عشق دارد: «والأنوار إذا تكثر فللعالی علی السافل قهرٌ و للسافل إلی العالی شوقٌ و عشقٌ» (شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۷). گفتنی است واژه «قهر» در فراز مذکور به معنای سلطه و احاطه بوده، به معنای دشمنی و عداوت نیست.

براین اساس همه نظام هستی براساس «محبت» و «قهر» سامان یافته است؛ محبتی که

لازمه هر نور سافلی نسبت به مافوقش می‌باشد و نیز قهر و غلبه‌ای که لازمه هر نور عالی نسبت به مادونش است.

نکته مهم آنکه معیار عالی و سافل بودن موجودات به شدت و ضعف «ظهور» آنها برای خود بستگی دارد. هر موجودی که ذاتش نزد خویش ظاهرتر و حاضرتر باشد، از نورانیت و علو بیشتری برخوردار است و درمقابل هر موجودی که خود از خویش غایب‌تر و پنهان‌تر باشد، موجود «سافل» نام دارد. البته باتوجه به اینکه حقیقت «ظهور» مشکک و ذومراتب است، هر مرتبه‌ای که ظهور و خودآگاهی‌اش کامل‌تر و شدیدتر باشد، آن مرتبه، عالی‌تر و برتر است.

در موضوع «معرفت نفس» نیز این قهر و محبت صدق می‌کند. نفوس اسفهبیده نسبت به مرتبه عالی‌تر از خود یعنی «انوار قاهره» و «نورالانوار»، اشتیاق، محبت و کشش ذاتی دارند. از آنجاکه میان نفوس انسانی و مجردات تام عقلی، سنخیت وجودی و ظهوری برقرار است و هر دو در جرگه موجودات خودآگاه و نورانی اند، نفوس انسانی نسبت به انوار قاهره و مافوق آن یعنی «نورالانوار»، تمایل و انجذاب درونی دارند.

این انجذاب و شوق روحانی جزء ذات و سرشت نفس ناطقه است، ولی گاهی بعضی حجاب‌ها و موانع مادی و جسمانی مانع این شوق و محبت ذاتی می‌شود.

۶. نکته بسیار اساسی در معرفت نفس اشراقی آن است که عالی‌ترین مرتبه معرفت نفس، فنای در «نورالانوار» یا تجلی تام نورالانوار بر دل سالک است.

کسانی که در علم و عمل کامل شده‌اند - یعنی بزرگان از انبیا، حکما و اولیا - هنگامی که به طور کامل از تعلقات جسمانی و هواهای نفسانی منقطع شدند، به مقام فنا می‌رسند.

صدرالمتألهین غایت فرستادن پیامبران را فنای در پرتو معرفت نفس بیان می‌کند:

فقد عَلمَ أنّ مقصود الشرائع ليس إلا معرفة الله والصعود إليه بسلم
معرفة النفس بالذلة والعبودية و كونها لمعة من لمعات ربه، مستهلكة
فيه فهذا هو الغاية القصوى في بعثة الأنبياء (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص ۶۲۳).

سالک در این مقام، حجاب‌های نورانی یعنی عقول مجرد را در برابر نورالانوار شفاف و بی‌نور می‌بیند؛ همان‌گونه که نور ماه و ستارگان پس از ظهور نور خورشید، محو و نابود می‌شود. همچنین نور انوار قاهره با ظهور و جلوه‌گری نور حق تعالی بر دل سالک، بی‌فروغ می‌شود. علت آن نیز در واقع عظمت و احاطه نور حق تعالی بر دیگر انوار قاهره است (هروی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۴)؛

براین اساس سالک معرفت نفس در آغاز راه، آماده دریافت بارقه‌ها و نورهای عالم عقلی می‌شود، ولی این امر همه مقصد و مقصود نیست، بلکه مشاهده انوار قاهره خود یک حجاب نورانی است که باید دریده شود تا به مقام فنا فی‌الله و استغراق در تجلیات و انوار خداوند متعال دست یافت. **شهرزوری** شارح **حکمة الاشراق** براین‌باور است که نور مدبّر اسفهبندی هنگامی که به مرحله اعتدال در مزاج برسد و هنگامی که در راه رسیدن به خداوند مجاهدت کند و بر قوای بدنی و حسی که حجاب‌های ظلمانی‌اند، چیره شود، درپرتو عشق روحانی و شوق نورانی، لطیف می‌شود و انوار عالم عقلی را به‌طور تام مشاهده می‌کند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۵۱۱).

۷. اگر نفس سالک درپرتو مجاهدت، ریاضت و عبادت خالصانه بتواند حقیقت نورانی خود را شهود کند، از او کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده‌ای صادر می‌شود.

شیخ اشراق معتقد است اگر اشراقات و بارقه‌های نورانی و روحانی به‌طور مستمر بر نفس سالک بتابد، عالم ماده منقاد و مطیع نفس خواهد شد: «فاعلم أنّ النفوس إذا دامت علیها الإشراقات العلویة، تُطیعها مادة العالم» (هروی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۷).

نفس‌های ضعیف که فرورفته در لذت‌ها و تمایلات نفسانی‌اند، فقط در مملکت بدن خود تصرف می‌کنند و فقط در ملک جسم خود پادشاه‌اند، ولی نفوسی که بر اثر تابش انوار علوی قدرت و کمال یافته‌اند، می‌توانند درپرتو نیروی همت و اراده در دیگر اجسام و بدن‌ها نیز تصرف و حوادثی را در خارج ایجاد کنند، اما انسان‌های عادی و ریاضت‌نکشیده از انجام این امور عاجز و ناتوان‌اند؛ به عبارت دیگر همان‌گونه که بدن انسان و همه اعضا و جوارحش مطیع و پیرو نفس‌اند و حالات‌شان به دلیل تغییر حالات نفس تغییر می‌کند؛ همچنین نفوس کمال‌یافتگان در علم و عمل به‌گونه‌ای است که همه جهان هستی اعم از مادی و مجرد از آنها اطاعت می‌کنند.

از دیگر پیامدهای معرفت نفس، شنیده شدن دعای سالک و استجاب آن در عالم انوار قاهره است و اگر دیگر علل و شرایط استجاب محقق شده باشد، به هدف اجابت می‌رسد (همان، ص ۲۳۷).

شیخ اشراق درباره توانایی‌های خارق‌العاده نفس این‌گونه می‌گوید:

ممکن است که چون نفس آدمی در شرف به غایت کمال برسد و بدین حد شود، در قوت نبوت که ما گفتیم، از وی در عالم عنصر تأثیرها پدید آید و از دعاوی وی در عالم کون و فساد اثرها پیدا گردد و اگر هلاک قومی

خواهد، صاعقه و اسباب آن پدید آید و نیز در حیوانات و نباتات و جمادات به تأثیر نفس او افعالی پدید آید که مثل آن از معهود بشریت بیرون بود (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۴۸).

ابن سینا نیز به این آثار شگفت نفس اشاره کرده است و به سالکان کمال توصیه می‌کند این کارهای خارق‌العاده نفس را انکار نکنند:

شاید اخباری درباره عارفان بشنوی که مربوط به دگرگونی عادت باشد و شما به تکذیب آن مبادرت نمایید؛ مثلاً بگویند: عارفی طلب باران برای مردم نمود و باران بارید و یا درخواست شفای کسی را نمود و او شفا یافت یا بر مردم نفرین کرد و خسوف و زلزله و یا نوعی هلاکت برای مردم پیش آمد یا برای مردم دعا کرد و بیماری وبا و مرگ حیوانات و سیل و طوفان را از آنها دور نمود یا درنده رام او شد و پرنده از او فرار نکرد و یا امثال این کارها که محال و ممتنع قطعی نیستند؛ پس در برابر شنیدن این امور خارق‌العاده دست به انکار نزنید، بلکه توقف کنید و عجله ننمایید؛ زیرا این کارها علل و اسبابی در اسرار طبیعت دارند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۱۳).

در اینجا پرسش مهم، درباره منشأ و سرچشمه این گونه کارهای خارق‌العاده است. از منظر *شیخ اشراق*، نوری که از نورالانوار و انوار قاهره بر نفوس سالکان و مجاهدان معرفت نفس می‌تابد، اکسیر قدرت و علم است که سبب می‌شود همه جهان هستی از آنها اطاعت کنند (سهروردی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۸).

حکیم *سهروردی* در جای دیگر تصریح می‌کند:

نفس‌هایی که در علم و عمل کامل شده‌اند، مثال نور الهی را دریافت می‌کنند و بر اثر این تجلی الهی که خود یک نور خلاق است، می‌توانند دست به خلاقیت و ایجاد اشیا بزنند (همان، ص ۲۳۹).

از این عبارت *شیخ اشراق* فهمیده می‌شود که خاصیت ایجاد و انشا از ذاتیات نور الهی است؛ به گونه‌ای که نور تابش‌یافته بر دل سالک به طور ذاتی، قدرت ایجاد و خلق دارد. از منظر *شیخ اشراق* راه رسیدن به معرفت نفس فقط اقامه برهان و استدلال نیست، بلکه به مجاهدت و ریاضت نیاز دارد. *شیخ اشراق* برای دستیابی به معرفت شهودی نفس و دریافت انوار و اشراقات الهی، راهکارهایی برای رهپویان این مسیر پیشنهاد می‌کند. وی در کتاب *پرتونامه* این گونه توصیه می‌کند:

و هر که در ملکوت تفکری دائم کند و از لذات حسی و از مطاعم پرهیز کند، الا به قدر حاجت و به شب نماز کند و بر بیدارداشتن شب مواظبت نماید و وحی الهی بسیار خواند و تلطیف سیر کند، به افکار لطیف و نفس را در برخی اوقات تطریب نماید و با ملاً اعلیٰ مناجات کند و تملق کند. انواری بر او اندازند همچو برق خاطف و متتابع شود؛ چنان که در غیر وقت ریاضت نیز آیند و باشد که صورت های خوب نیز بیند و باشد که نفس را خطفه ای عظیم افتد به عالم غیب (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۸۰).

حکیم سهروردی در کتاب التلویحات، عوامل ذیل را سبب دستیابی به معرفت نفس می داند:

۱. ذکر و یاد خداوند به طور پیوسته؛
۲. ترک ادراکات حسی و فعالیت های مادی و تمرکز در یک گوشه خلوت؛
۳. قطع کردن هرگونه فکر و خاطری که انسان را به این عالم مادی می کشاند؛
۴. عبادت دائمی همراه با قرائت قرآن؛
۵. مواظبت بر نمازها در دل شب؛
۶. روزه گرفتن و بهترین نوع روزه آن است که افطار کردن را تا وقت سحر به تأخیر اندازد تا عبادت در شب با حالت گرسنگی باشد؛
۷. تلاوت آیاتی از قرآن در دل شب که رقت و شوق را در انسان برانگیزاند؛
۸. اندیشه ها و افکار لطیف و تخیلات مناسب با امر قدسی تا سر و ضمیر سالک تلطیف شود؛
۹. نغمه های دلنشین و گوش دادن به سخنان واعظ پاک سرشت (همان، ج ۱، ص ۱۱۳).

از منظر حکیم سهروردی، ارتقا به عالم نور در گرو دو امر است:

- الف) تفکر در معارف و علوم حقیقی؛
- ب) پرهیز از شهوات جسمانی غیر ضروری که در شرع ممنوع شده است (هروی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۸).

ایشان در جای دیگر، سه عامل کم خوری، شب زنده داری و تضرع الی الله را باعث پیدایش

معرفت نفس می داند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۳).

وی اخلاص در توجه به نورالأنوار را عامل اصلی در معرفت نفس می داند. همچنین تطریب نفس و شادنگهداشتن آن با نغمه های لطیف موسیقی را که مشتمل بر ذکر جمال و جلال حق تعالی است، برای سالک مبتدی نافع می داند. ایشان بر التزام به احکام شریعت، پای بندی به

اوامر الهی، ترک نواهی و توجه به حق تعالی تأکید می‌کند. افزون بر این سهروردی «یاد مرگ» را جزء مهمات می‌داند و بر کلام پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «أكثرُوا ذِکْرَ هَادِمِ اللِّذَاتِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶، ص ۱۳۲) تأکید می‌کند.

۸. شیخ اشراق «جهل مرکب»، «اخلاق ناپسند» و «فرورفتن در ظلمات بدن» را جزء موانع معرفت نفس برمی‌شمرد. وی معتقد است از راه عبادت مخلصانه و رهاشدن از موانع و حجاب‌های حسی و حیوانی می‌توان حقایق هستی را دید (هروی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۶).
به‌طور کلی از منظر شیخ اشراق، مشغله‌های حسی و بدنی و پرداختن به لذت‌های جسمانی، از بزرگ‌ترین موانع معرفت نفس است.

نتیجه

نفس اسفهبندی حقیقتی نورانی و مجرد و دارای خصلت «ظهور» و «خودآگاهی» است؛ یعنی خودش نزد خودش ظاهر و حاضر است. به طور کلی هر موجودی که علم حضوری به خود دارد، نور محض است.

نفس ناطقه در پرتو شوق به انوار عالیه و مجاهدت، ریاضت و اخلاص در عبادت، به مرتبه‌ای از استعداد می‌رسد که می‌تواند انوار و بارقه‌های انوار قاهره را دریافت کند. اگر ریاضت و مجاهدت ادامه یابد، از مرحله شهود انوار قاهره نیز فراتر می‌رود و انوار عالیه‌ای را که از سوی نورالأنوار جلوه گر می‌شود، دریافت می‌کند. در واقع حقیقت نفس انسان بر اثر اتصال و پیوند ظهوری و وجودی با انوار قاهره و نورالأنوار به ظهور تام و تمام می‌رسد و سالک می‌تواند جمال و کمالات اسمایی، صفاتی و ذاتی حق تعالی را در حد ظرفیت و استعداد خود شهود کند.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الإشارات والتنبيهات؛ ج ۱، قم: النشر البلاغه، ۱۳۷۵.
 ۲. —؛ رسالة في أحوال النفس؛ بيروت: دار بيليون، [بی تا].
 ۳. تمیمی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۱، قم: مکتب الأعلام الإسلامی، ۱۳۶۶.
 ۴. حسن زاده آملی، حسن؛ صد کلمه در معرفت نفس؛ ج ۲، قم: الف. لام. میم، ۱۳۸۶.
 ۵. —؛ گنجینه گوهر روان؛ ج ۲، قم: نشر طوبی، ۱۳۸۶.
 ۶. سبزواری، ملاهادی؛ شرح المنظومه؛ تهران: منشورات ناب، ۱۴۲۱ ق.
 ۷. سهروردی، شهاب الدین؛ مجموعه مصنفات؛ تصحیح سیدحسین نصر؛ ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
 ۸. شهرزوری، شمس الدین؛ رسائل الشجرة الإلهية في علوم الحقایق الربانية؛ ج ۱، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۳.
 ۹. شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین محمد؛ أسرار الآيات؛ ترجمه محمد خواجهوی؛ ج ۱، تهران: مولى، ۱۳۸۰.
 ۱۰. —؛ المبدأ والمعاد؛ ج ۳، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۰.
 ۱۱. —؛ رساله سه اصل؛ تصحیح سیدحسین نصر؛ ج ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.
 ۱۲. —؛ شرح اصول کافی؛ تصحیح محمد خواجهوی؛ ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
 ۱۳. شیرازی، قطب الدین؛ شرح حکمة الإشراق؛ ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۸۰.

١٤. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن؛ ج ١، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٧ق.
١٥. فارابی، ابونصر؛ آراء أهل المدينة الفاضلة؛ تصحیح علی بوملحم؛ ج ١، بیروت: دار مكتبة الهلال، ١٩٩٥م.
١٦. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج ٣، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤٠٣ق.
١٧. ملکی تبریزی، میرزاچواد؛ رساله لقاءالله؛ ج ٨، قم: آل علی، ١٣٨٥.
١٨. هروی، محمدشریف؛ أنواریه؛ ج ١، تهران: انتشارات امیرکبیر، ١٣٦٣.